

مواصلت بخشیدند عرض هر همه از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابهر ساینده
 به آئین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و سعادت جلودگر
 ساختند و در سال یک هزار و دویست و دوازده هجری خاتون خاصه سادات حشمت و
 اجلال پسزاییده بعد چند ماه بعارضه مهملک متوجه دار بقا گردید و آن پسرنیک اختر
 هم که بنجد ادا و سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجیات نعیم نوشید همدران سال شهنزاد
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخلص گردید چون او بنجد مت آن
 شهر بایه نهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و در ع
 کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زمان شاه
 اتفاق کرده بتبظیم و تنسیق بند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدان سال
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان المنخاطب بمیر آصف شسرت و بیوفائی
 و بدخواهی قوم همدوی که آنها را دایره و اله گویند اگر چه آنها حسب امر است بازو
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اگر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج و باج را بنوعی برشورانید که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بغاوت پیدا کرده جلگی را بازن و بچه از قلمر خود آنسراج
 فرمودند سپس مقتضای عقل و در بین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرپرنگ پین و کولار و هسکوئه و دیون بلی و صوبه سمر
 و بالا پورکلان و اهل تجاور ده هزار مردم منتخب بقوامی بلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد شش بخش آنکا اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از مسم
 مغل و مرهطه و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شین

شیعه و از وال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده با هم
 زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آنقدر منظور نظر گشته معتقد علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خداداد استیلا یافته و حیل کار و بار و ترقی و ترق
 همام عمده گردیدند از آنجمله میردیم نامی نا تجرب کار بقاعداری دار السلطنت باقیانفت
 اگر چه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بے دولتان در ظاهر مطیع
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب یوان گشتند تا آن بخت
 و مکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول در شکست لشکر
 و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشا بهره و کساد منزلت همت برگماشت
 سپس بلستانی و تلبیس و بایان غلیظ و شدید که عیاذا بالله کلمه از زبانش سوای قسم
 کلام الله سر نمیزد و خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جاسوسان
 جز صوابدید و استرناایش جزرات پرداز عرض حضور نمی شنید و عراض ملکی و مالی که
 از ممالک محروسه میر رسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
 و مضمون خاطر خواه خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور منیرست بلکه خاک آن خطه
 جز هوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواهشش نمی وزید سبحان الله میر صفت
 ثانی میران حسین او باش منش زانی که جز طریق پوچ نمی پیود تا آنکه در تعلقا مح مواضعا
 پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشایل برداشته در صحن کجری میگردد و بعضی
 اوقات هم لولیان تلنگ را بے جدار و قباچه جمع کرده خود هم در آن مجمع بحیالی
 میخرا مید پس پیدا است از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ نصیر الملک گاو
 جنت بود عرض از دست نادانی و حماقت چنین بچو صلہ کان کار خانات ملک و
 چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصتہ انہم تمام و کمال بخرانہ
 عامر بنی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزوار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو
 رحمت آثار ہست در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زر یکہ بخرج آنہا میرسید
 غنیمت شمرند ہمدران سال دہ ہوند و جی و اگیہ مرد با توفیق را کہ رقم سطور مجمل
 کیفیتش بیشتر در اوزنگ چہارم و دوازدم کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام چیزی مندرج
 ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اوزنگ چہارم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
 یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
 فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و
 چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیشتی پیدا
 کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
 مزاج و مانج را بر آن آورد کہ اورا بہانہ مجرایاد فرمودہ بر دیوڑ ہی گرفتار مغول و مجوس
 محنون و مشرف بشرت اسلام و زفقایش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
 پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بیشتر بودہ فہم سلطانان کہ ستر و پویشود یومیہ
 مقرر کردہ استادی را بہر تعلیم آیین بن اسلام مامور فرمودہ بودند اگر چہ بعد چند ہی کوی
 بنامش مقرر کردہ بخلصی او فرمان دادند اادیوان عقب صفت نیش زنی کردہ عرض
 نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجاع دیگری را تجویز کردہ ہم پلاش باید
 گذاشت تا اورا رانی باید بخشید نیکو ہوید است چونکہ او بے مقدر بود بطور قطع الطریق

با چند اوباش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدر آباد و اہل پونا و فدائیوں حضور الالبودہ لہر
 میبرد در نی صورت اور اسرار مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعیدست تحمل
 و یکن کہ گفتند و حادثہ روی دہد کہ بعد از ان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ
 رای آن بے رای در خیر قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ ہچمان مجوس ماند و اول
 شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
 قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اتوی دید و دولتخواہان قدیم
 از پائی اعتبار بر افتادند در ہر امر بہ ہوامی مدعای خود عمل مینمود ہمدران آوان غازی
 خان را کہ رکن رکن دولت خدا داد تو ان گفت بے سابقہ جرم متہم بسازش مشیر الملک
 دیوان حیدر آباد کردہ حسب حکم مجوس ساخت ہمدان سال کہ عہد اخیر سلطنت رسیدہ
 بود بصلاح آنحضرت باغوامی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضے اہل فتنہ از کلام مجید
 حرفہای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاه کہ در خواندن نمی آید و ہج یک از
 سلاطین عرب و عجم درین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
 این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب حکم لارڈ مارشلٹن
 صاحب بہادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
 حیدر آباد بسریگ پٹن و واقعہ شدن جنگہای فیما بین سلطانین
 و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۰۱ ہجری ہزار و دوصد
 و سیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان و الاثقان در مقدمات بلا اندیشه سعادت می نمودند و عرض کسی هواخواه
 پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه در آن سال و کلار ابا تحایف و هدایای بیشمار با مر
 و کالت مأمور ساختن یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سرشته اتحاد و موافقت
 بخد مت زمان شاه و الی کابل روانه فرمود و دیگری را بنا بر آوردن پیکر بطرف راجنواج
 کج مخص ساختند و شخص را با تحایف ب پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
 رخصت نمودند و همدارین اوقات از مورس بندر چند فراسیس سپه داری موسی سپه
 نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذہب عیسی علیه السلام دارند از چند گاه با هم
 انجیل عداوت تلاوت میکردند و با حیای مویته قتل و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحانی بکار
 می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن
 آنحضرت و کلار ابا طراف مذکور نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بجایت غریب
 فراسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود
 مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیدرآباد انگیختند و ورود فراسیسان را پسند
 تسلط خود کرده تجوز مشیر الملک و میر عالم مفصل بن اجبار به بلار و مارنگلن صاحب بهادر که
 در کلکتہ بودند نوشتند لار و موصوف که جوایای وقت چنین فتوحات بود و بر بے بندوبست
 کار خانجات آن دولت موقوفی تمام داشت بعبت سریعہ چهار هزار سپاهی سوار جهان
 گردیده به شهر شعبان المعظم ۱۱۳۳ یک هزار و دو صد و سیزده هجری فایز مدراس گشت لشکرا
 جمع کرده بسریلی جنرل فارس بقصد تسخیر بلاد سرنگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرناٹک
 و کرنل ڈالریز چهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون
 فراسیس قایم مقام موسی ز مورفوق تا ظم حیدرآباد طلبه گشته بود مع دو هزار مردم بنگاله

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
بر خاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای شمش
هزار جوان تربیت کرده موسی و موتوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیگٹ
گیری گذشته در سواد گوریا تم بشلانگر نیز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی با اجتماع آوردند لارڈ و بهادر موصوف دوسته مکتوب متضمن سپردن فرامیسان
نواد را بدست خود و دشتن و کلای خود را در السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوریا ل بندر و منگور و غیره بطور تجارت که محل عبور جہازات است
بذمه سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل ندکو حسب احکام لارڈ و معزالیه با جنرل فلای سپه پدار
سوار و جنرل چمپیس سپه اراہل فرنگ بدوم شهر رمضان المبارک ۱۲۳۳ هجری پیشتر
منقضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوٹہ رسید
در آن زمان لشکر بعضی اہل کار سلطانی جہارت آراستہ بحضور سلطان عرض کردند کہ
فوجی انگریز با چند بانکہ و لقمہ های حیدر آباد بنا بر جان نثاری میسرند و زیادہ از چهار
پنج ہزار ہستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت با استماع این خبر برینیا
میر میران را با فوج گران و بادیکر میر میران بگو شمال و دفع اہل جہارت نامزد فرمودہ خود با حضرا
امرا و سپاہ زرم آرا فرمان دادند و میر میران ندکور از حضور خصیت شدہ روی بسوی لشکر انگریز آورد
و سوارانش منتشر شدہ بدو کردہ ہی غولی رای کوٹہ بہ پناہ جنگل در ناخند و رسالہای سوارانگریز
نیز بغرم ستیز و آویز پیش آہنگ گشتہ صفت آرا گردیدند و سلطانینان گرد پیش آنجماعت
حلقہ زدہ با مرقزاتی ہمت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کلہ منقل را مخیر

عساکر خود ساخته تیار بیخ دویم شهر شوال المکرم پیشتر کویچیده چون سوادانی کل امر از نزد
اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان اینگخته جوتی را
نه تیغ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفر نهیا و دشنام
یافتند هر کدام دانست که معاطله برگشته است و عزم سرداران بزرگ نیست بعد از آن دست
ولیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر توپ و پیش لشکر عینم راهی می شدند
چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن بطن که معاندان
مکنوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خیمه خرگاه با وج مهر و ماه رسانیدند
جنرال موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و بر حسب ایسلی
مطیعان خود بنجایان اهل شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جو این غرض آلود
شده بر سبیل یلغار متوجه الطرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مژولی سزاه
سرو خرامان با عنستان تهور گرفت مستعد زرم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیش از اینک
شده صفت آرامی جدال و قتال گشتند نظر

روار و بر آمد ز راه نبرد	هزار هزار در آمد به مردان مرد
غبار زمین بر هو راه بست	عنان سلامت بدون شدت
چکرتاب شد نعرهای بلند	گلوگیر شد حلقه اسامی کند
چو از هر دو سولشکر آرستند	یلان سوبسو مردمی خواستند
سیاست در آمد به گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که گرد آمدند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

مرد و لشکر

<p>دوشکر چو مور و طغ تاختند دران گلشن آباد ناور و گاه نسیم گذشتن وزیدن گرفت لب زخم خندان بداغ جگر</p>	<p>بزوی جهان در جهان ساختند گل و بل بهم بر زنده کلاه شقایق ز سر باد میدان گرفت شفق گون زمین گشت از خون تر</p>
--	--

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدایان سلطان
 جراتهای شجاعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم هر دست و هم باز و شده شور قیامت
 ریختند بعضی سردار دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
 آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضر تفنگ آتش زنگ تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعدم
 فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون نبات المنعش متفرق و پراشیدگان ساختند
 و بهادران انگیزی نیز پامی نبات فشرده فدائی و ارب سپاه اسلام زده چنان شلکها
 ریختند که سینه های معاندان چون نیچه مشک گردیدند در آن حال قمرالدین خان
 مفتی چونکه حکم انجمن سپاه بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکبار سپاه
 جهانده چون کوربه تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده ز بر روز بر نمود از انجا که اقبال
 و نیک اختر می از سلطانین روفاشته آتار تباهی و بی دولتی هر روز در تزلزل بود
 و هرگاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت
 جانها بغارت داده به تک تک پا از ان معرکه گاه بدر فرستند پس سپاه انگیزی قیاب
 قرین مستر گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بهی لشکر انگیزی جو رسا
 رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوڑک رسد بصوب دارالسلطنت
 می آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاه جبار بر سر و لشکر خیرل هارس گذارسته خود

باتمامی چشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوزک گردیدند در یک روز
 و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید عفار و ولتخواه که در شجاعت
 و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آن نیت و از دیگر
 جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر انجماع ریخته آتش کارزار را
 سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میران با درام گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوشیدند
 شترک نموده بضر تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منہزم گردانیدند که آنها مقتضای وقت
 تاب حمله شیران خون خوار نیارده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته بجنگل حریف
 و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع انجماع ترود میگردیدند
 در آن اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
 ساخته با سپاه خود چون بهتر بتریان متوجه ناور دگاه گشته دست و بازوی شجاعت
 بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم با یال جواد
 شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام کمر
 سعی بسته بودند از قضا تیر تفنگ از طرف خصمان بر سر میران موصوف رسیده جیب
 وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر دوش شتر حاضر حضور رسانیدند
 سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
 آن لشکر همت گماشته بودند در آن اثنا جو سیس خیر رسانیدند که لشکر از طرف مقابل
 روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت
 فرموده بودند که جنبل بارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیغمبر گذشته غربی قلعه
 فرود آمد روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا های قلب را در ظاهر قلعه سلطان

قائم کرده بودند بعد جنگ و ترو و نمایان تلفت اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجاع و دولتمخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگیز حسب التاکید سپهسالار خود سباب مورچال و باغات آن نواح بهر ساینده مورچه غزنی متلعه بر کنار وجود گیری بر طرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گزبل بازار آتش افروزی گرم داشتند تا

ذکر یورش سپاه انگیزی بر قلعه دارالسلطنت پین و پشت این مختصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کار خانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصی از اولاد ارجام میسور میسر ریاست میسور مع دیگر کوالیت روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاریخ گواز تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم الفرائی یافته ضرورتا بر صفحه الحال شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است هر گاه که سلطان و الا نشان اتبری کار خانجات دولت خود بدین منوال که ذکر است مشاهده فرمود وقت نه را از پیرامون حصار دارالسلطنت ناگاه حادث دید جمیت شاهانه اقتضا آن نه نمود که دارالسلطنت را گذاشته دیگر جانمضت فرماید بطریق مصالحت پیاید جمیع امور ارضی بقضای انزوی بوده برج و باره حصار نامی دارالسلطنت را احوال اهل زمره کرده منوجه زرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گران

بعد از رسیدن لشکر انگریز و فوج کولکش نامزد فرمودند فتح حیدر را بتامی عسکر و سواران
 با پر نیاز نار و دار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیت فرود آورانیده بودند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخرا میزدند اما حکم محاربه از سرداران
 خود نیافتند دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پوره را
 مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطان که جزا فرود ختن آتش کارزار کاری شدند
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که شمع می ریزد بدستوری میخندیدند
 و بجهت الطفای شعله افتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میسایندند اما زمانه دل از تائید
 سلطانینان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بنی طفری بر قفای شان می نواخت
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه متاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
 آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزاران مردم بجالفان نداده پای بنیاد
 بسان قطب مستحکم داشت آخرید اختران حضوری تجویز کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردیدند
 بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپهر با پیش اندند تو گونی که همان شب چسب کف
 نصرت قلعه و سلطانینان گل گردید دران حسین سلطان رحمت تر جهان موسی سپهر
 فراسیس ابجصور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
 که صواب دید فرودی آلتست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و توپخانه
 و زمانه از قلعه بیرون نشتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
 سرا و چیتل درک شوید یا فرودی رابع دیگر فراسیسان به انگریزان سپارید تا پرتاب
 از میان بر خیزد یا حراست حصار شکسته قلعه سیدخل کارکنان شاهیه به فرودی

و موسی لالی حوالہ شود سلطان در جواب عرض سپردن اورا بانگریزان ارشاد فرمودند
 اگر برای شما که غریب الدین است تمام سلطنت ماتلف و تاراج شود راضی هستید
 ہرگز شمارا بدست دشمنان نخواہیم سپرد چون اورخصت شدہ بجای خود رفت آنحضرت
 درباب گذاشتن قلعہ بحرستش از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطرخواہ خود
 چنان بیان نمود کہ برای عالم آرامی نیکو ظاہر است کہ این قوم از کسی وفانکر حضرت
 یقین تصور سازید ہر گاہ قلعہ حوالہ او گردد ہمون زمان سخن انگریزان خواہد شد زیرا کہ ہر دو
 بیاس قومیت یک دل و یک زبان ہستند چون آن بدبخت بچنین کلمات تصور
 آنحضرت را از راہ ثواب بازداشت و آثار انکسار و شکستگے برنا صیہ حال حصار ظاہر
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند کہ ہمہ اسباب تو شکنجہ و خزانہ و زنانہ و با جمیع اثاثہ
 و دیگر کارخانجات روانہ چپٹیل درک نماید چون متکفلان این امور حسب حکم اسباب
 جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیضان و شتران و بہیل و پالکیہا برداشتند و آنحضرت
 با امرادری نیاب کنکالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطہ بلا تامل بحضور عرض کرد کہ قبلہ عالم
 بجز دل شریف فرمای حضور روانہ شدن اہل حرم و محترمہ و خزانہ و شہزادگان و غیبرہ
 فدایان ہمت خواہند باخت و شیرازہ جمعیت دارالسلطنت از ہم گسیختہ خواہند
 ہرگز این عمل شایان ہمت قضا نہت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان بگاہ کردہ
 آہی سر برد کشیدند و فرمودند ہر چہ رضای اوست راضی ہستیم تا بفسخ عزم خود پرداختند
 اما بارہای بستہ ہچنان در تو شکنجہ گذاشتند و غازیجان محبوس بہ دران روز بہ تجویز
 بدخواہان دولت از دست یلان کشتہ شد حاصل کلام چون دیوار قلعہ شکست و ریخت
 گردید این خبر ہم بہ سمع مبارک نہ رسیدہ بود چون در آخر ما ذوقیہ یعنی بیست و ہفتم ما ہذ کہ

از غیب بر قصور و فتور یعنی حرام خواران دولت واقف گشتند بجی فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته پیوسته اب میرین الدین
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود لواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ کور و کرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ نوشته چشم منجوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بد بخت بی نام
این خبر باور ساینده و گفت این شب بر شما شب گوز خواهد شد او بجز در سماع این معنی
بجای خود خیر دار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را
به بهانه تقسیم ما بیانه طلبیده شسته نزد مسجد علی جمع کرده منتظر فرصت بود خسر و سلیمان شویکت
آنروز که بیست و هشتم شهرند کور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فیصل برافراشته معاودت بهایون محل فرمودند چون اهل تقویم از رو
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفته با اتفاق
عرض کردند که دوپهر هفت گز می امروز بزوات حضرت گران ترست و کرد قلعه هم غبار
نخوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صد قدر
راه خدا بدهند اگر چه قول منجان پسند رای والا نیامد اما به تمیثه سامان صدقه کرد و بلا
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بنجام شتافت بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر نایل با جمل سیاه و چند درو گوهر معرقه و طلا در چهار گوشه جمل بسته به پهنی
بخشیدند و چند مردوزن غراب و محتاج را جمع کرده رو پیه با مع پارچه تقسیم کرده و شیطان

خاص طلبیدند اگر چه یک لقمه بعد رسیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تنه
 فرمودند و دیگر لقمه تا بدان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوپلا و عوغا
 شهریان بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
 که چیست عرض کردند که سینه غفار و دولتخواه از گور توپ مورچال جان نثار گردید و
 و کمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ماهم عنقریب
 میرسیم فوراً بر سپاه سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که نریان کنه
 هلی دومی نام دارد بطرف علم تیرمی غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و تک حرمان
 قابو جو بجز و شهید شدن سپید بر حق از قلعه با شاره پرانیدن و مالهای سفید سپاه
 انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپروسته گری طربیدند
 سپاه فرنگ و دیگر لپش را از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره بمرج و بارهای
 آن طرف حصار مجتمع شوند صعود کرده بانگ سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
 دفع آنها بزودی درآمدند و تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
 برخاسته شد که مدارک آن بسهولت میسر نگردد تا جمله سراندار شده ناموسها را با
 مال و منال احوال و ائقال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک مذلت بر سجیالی
 خود با بختند بقارن این حال آن بد بخت فخر می هر گاه سواری خاص بطرف علم
 تیرمی رونق افراشت خود از عقب رسیده در یچه ندگور ایند کرده راه سلامت بسط
 دین پرورد مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک سپاه سواره بیرون در تاخت
 و تاسیوم دروازه گنج عام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در ایند سازید
 در آن حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین پناه

دین پناه را بنحالی افغان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تومی نهم پس
 یک ضرب شمشیر او را از اسپ بزدین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
 بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آن طرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صیغح حرام خوری کردند بر در آن
 دیو پیکر رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی نتوانست
 حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه بر اینکه میزدیم قلع دار خود با چند پیادگان
 بر سقف آن در پچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جاده گمراهی سپرد و قصه کوتاه
 چون حمله آوردان شلک زمان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجا عم
 حمله شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند و انانیه
 و انانیه را چون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
 به فرستاد دست افسوسناک بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوردان
 دو سه شلک پراکنده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
 و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان
 که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غلکه به دور و پیه یک آثار بیخ آنهم در لشکر مغول
 بعضی وقت بهم می رسید و بکیران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شت پاره
 پنج گاه به دور و پیه می از زید جان بلب سیده بودند یکبار تو گزیدند شهنزادگان جمع است

و محل وزانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند فتح حیدر
 سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلیخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کرمی کشته
 نمود از علام و اخیام ساخته بود با استماع این واقعه جان گاه از اینجا کوچیده بطرف چین ای شین
 شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسین بسیار لعش مبارک مظلوم را برداشتند و
 در بالکی انداخته شب در تو شکخانه داشتند صبحی بسیت و نهم شهر ذیقعد سنه یک هزار و دو
 و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و ندادیدار آخرین نموده بعد ثبوت و یقین
 که سلطان دین پرور همچون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضمحل
 منوره نواب مرحوم یعنی بر دست راست بهمد زمین آرمیدند از کشتکش حرام خوان
 و استند آه انیقدر موادشان و تزک خیل و چشم بیک گردش چرخ حیل ساز کس
 ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه عروسیست بر متاع قلبیش این همه شین
 چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبده پیش نیست چیت این و رفتن
 محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

که صراحتش عاقبت زینج نکند	که بند حادثه بر دست پای او ننگند	که صراحتش عاقبت زینج نکند	که بند حادثه بر دست پای او ننگند
چند بیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نسبت لفظ	نیمه سلطان شهید شد ناگاه	خون خود در نیت فی سبیل اللہ	شده در روز شنبه حشر عیان
کران نهاد فلک تاج سوری بر سر	هفت ساعت ز صبح بگذشت	خون زد یوار و در روان گشته	بادشاهی نمود هفده سال
چند بیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نسبت لفظ	نیمه سلطان شهید شد ناگاه	خون خود در نیت فی سبیل اللہ	شده در روز شنبه حشر عیان
کران نهاد فلک تاج سوری بر سر	هفت ساعت ز صبح بگذشت	خون زد یوار و در روان گشته	بادشاهی نمود هفده سال

<p>دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی مکن و مکان شده خورشید و مهر بر شریک چون غم او بجز وکل دیدم گفت بافت ز نیم آه به تفت</p>	<p>گشت آخر شهید حسب مراد خون بگرید از زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تار یک سال ما تم زور و پر سیدم نور اسلام و دین ز دنیا رفت</p>
<p>تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شد نسل حیدر شهید اگر شد</p>	<p>نیز ماده تاریخ است شخصه ازین مصحح ک بتعمیه آه یعنی شش عدد تاریخ بر آورده</p>

بالعرض کار گذاران قضا و قدر آنچه که در حیرت امکان و مشیت خود داشتند بطور ساینده
سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل پانزده آن دولت
تبصره انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور صرع و پد کهای جواهر
و مالهای مرورید و غیره صند و چپ صند و چپ هرج و باقی تمام کار خابجات تاریخ گردید و
سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدایخواست
بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم
کنده باشد درست کرده نوبت زنان بان سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم
چون آتار پید و ولتی و رعیت هراس بیعایت با تباع خویش مشاهده نمود و سخنان
تسکین و لاسا که مضمون نشانندش بر سر سلطنت وراثت دران مبدشر بود از زبان
سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم نرم و پیکار از دل جو ساخت در آن
زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار از ما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بود بهما
سلطان مغفرت نشان از قید ربائی یافته بخدمت فتح حیدر رسید و بود سید ناصر علی

میرزا

میر میران وغیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند
 که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک سیر حاصل و
 قلاع مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با سپاهان
 حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه
 فدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر شش بالین شجاعت ذاتی باغوائی پر نیاز نازدار که
 در صد و شصت آن دولت بود و تبرغیب بگیرد خواهان حضوری که هر یک از فرزندان
 محبوبس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند قریب خورده دل برضای او نشان
 نهاد و التماس هوا خواهان را یک تسلیم نامنطور ساخت آخر الام دست از سلطنت و
 مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین با استصواب و
 استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفل پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا برین
 برسند و راش در میسور متمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز نازدار
 بر او بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند
 معه کریم صاحب توابعش داخل تعلقه رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول تعبد او با سپاهان
 به هر یک شان براده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهنزادگان اندرون تعلقه مذکور
 سکونت میدارند تفصیل آسانمی شهنزادگان این است محی الدین سلطان -
 حیدر علی سلطان المخاطب بی فتح حیدر از همه برادر کلان تر است - و عبد الخالق
 سلطان - و معز الدین سلطان - و شیخان صاحب سلطان و شکر الله سلطان
 و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شورشور الدین سلطان -
 و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

با توابع و متعلقان زنانه خود با بسیر بر دندلیں جنرل موصوف بمجیع وجوه مطمئن خاطر
 شدہ تا چیتل درگ رفتہ تمامی قلاع کوہی و بقلع صحرائی لضبط خود آورد و در بعضی
 جاہاتہا بجات گذاشتہ معاودت بہد راس نمود و با کرنل ریڈ و جنرل فلای بہادر وغیرہ
 روانہ ولایت خویش کردید و ملک کتی و ترن گیری و مرکبسی و ہر پتہ ملی وانی گندی
 و نیوکندہ و مرگ سرا وغیرہ پندی داخل ممالک حیدر آباد شدہ بود سپس در سنہ
 یک ہزار و دوسد و پانزدہ ہجری در تنخواہ بازیہ انگریزان منتقل آہستہ ملک جہان پان
 کہ بیک سپہ سوارسی راہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل فرامی جوی مابین کشنا و تنگ بہت
 گردیدہ بود و بہر جنگ صوبہ اراچی گندی وغیرہ نیز با و اتفاق کردند خان موصوف
 بطرفدار می حاکم کولاپور بیک حملہ بشیرانہ سرکہ و کلہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مرج بریدہ بر سر
 نیزہ گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتادہ بعدزد و خورد فراوان و کوشش شوش
 بی پایان کہ شب و علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادلہ و مجازت
 بہ آسانی صورت بست اگرچہ درین مدت فتوحات بسیار و غنائیم بیشمار حاصلش گردید
 لیکن چون قلعہ و حصینہ بضبط خود نہ داشت کہ پناہ سپاہ تجمعات خود باشد لہذا از عمدہ
 مجادلہ انگریزان کہ طرفہ کمر شکست او بستہ بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپہا سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگے بسیار راہ یافتہ عالمی برہ نور و کوچہ
 شہادت و جراحت می شدند بد آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصو
 افغانہ گریہ و کنول در سواد کوتال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکر خیابان در ہم برہم

خورد که جز نامی بسیار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندمی بهوس ریاست
دست و پا زده آخر بر ضیعه مهلک که ناگفته به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار
سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران
و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
کنده چار و غیره موجب معقول یعنی زرمشاهره حق سعی خود از کپنی انگریز می یابند
هزار آفرین و تحسین بر همت و کاروانی ایشان باد و در سال یک هزار و دویست و
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانین خروج کرده بطرف مرهت زوئیست

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نیت بن سیر خاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما بجملاً
بر حسب ضروری چیزی می نگارم که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و نشان دارانی معلوم
و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معاند فهم
بودند در مشیت تمام برهنه بی غیر می محتاج نبودند خوشال و ضاع پسندیده اطوار و جواب
شناس و تدروان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جدید بلوغ می شدند
و از دیگر قوم متفرع بودند کبسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح بقرات و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات
با وضو سحر در دست می ماندند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی اُمراء و شاهزادگان
بر سفره حاضر می شدند و از روزیکه فیما بین لار و ازل و الس صاحب بهادر سپهسالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چینی

چند تھان پارچہ کندہ کہ ہادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب ہر محل از کتب متداولہ تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیرت بآن بسیار کہ ارشاد می فرمودند و از بعضی نہانقلہای شایستہ و لایق ہر مقام استماع می فرمودند و نہریات لایعنی و ہفوات بے معنی را کہ از عادہ آن کسرتین و اہانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاہ دیندار مدخلی نہ بود و از بہر تقصیر مزاج و مانج کہ آئین دینداران ذوی الاقتسام است گاہ گاہ قصص ملاحظہ می فرمودند با این در ہر امر مسرت ہم نبودند و لباس ہم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نگین کہ نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احترازی فرمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوڑہ زرد یا سرخ بپوشیدند و زرد و زردی می پوشیدند و از بالای دستار زردی رخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن بر رومال سفید نبود و در آخر عہد خود دستار سبز رنگ شملہ دار بطور عربان می بستند و یک طرہ مصعب بر سر می گذاشتند و عزت بخش اہل ہنرمی بودند و در نماز و روزہ و دیگر عہدات دینی جہد داشتند و ہمہ اہل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم شعر مرگان و ابرو و بروت نگاہ نمیداشتند و ریش مبارک کہ زخمی بود کشتان انگاشتند تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکہ از ایام بلوغ تا وفات سوختن انگاشتند و بند دست بمشاہدہ کسی نیامد و در حمام ہم ہمہ بدن پوشیدہ غسل میکردند چون در تمام مسلم و خدا داد اکثر زنان ہنر بود کہ سر و سینہ کشا و ہبسان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان بے قباچہ و برہنہ سر بیرون نیاید پس آن رسم بیجانی از انجا بر خاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنا بر ادای مراسم تهنیت محل
 سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم خالص ساعتی همونجا بستر
 آر میزند در آن اثنا و منظور نواب مرحوم که شکیده جوان سال بود و الله اعلم بالصواب
 اراده شان نیک بود و یاد از حجه های خود بر آمده پای مبارک می مالیدند بقارن اینجانب
 آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
 آلود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
 بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد از آن خواجه سرای را
 طلبیده هر دو را چنان بیسیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در شجاعت
 و دلیری از همه پید طولی داشتند و در سپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیر شان در
 جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است
 و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
 چون بحساب دفاتر ضرورتاً داده با اصطلاح فارسی تبعاً و ابجد هوز حطی بر آورده
 رواج داده بودند که آن نیست احمدی بهاری جلوی دارائی ماشمی
 و اسعی زبردی جیدی طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
 خود نامهای مذکور را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری تقی
 ثمری جعفری جیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
 بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است که
 سال اول قسواط سال دوم عالمات سال سیوم صراط سال چهارم فیراط
 سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعاً و ابجد همچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم
 سال هفتم ابد سال هشتم باد سال نهم جاده سال دهم اموج و امثال نو یسایند
 و هون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مزوج ساخته بودند
 صدیقی همون ضرب سکه که بر روپیه قیمتیش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
 طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و آمی روپیه و نقره بوزن قیمت دو
 روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پا و روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و سلم
 را راحتی و آنه را آیه میگفتند و نامهای پیچیدن غلات این بود و آثار را که بیست و چهار
 فلوس وزن است دکن را که چهل آنه را آیه و کندی را که بیست و هشت اجیا میخوانند
 سوای این توپ های تادره شیردانی و تفنگ دو ضرب و سه ضرب و مقرض و چاقو
 ساعت نما و خنجر با بنام صغره و سپر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کارگرمی شد
 طیار میکنند و نمونه اقسام بات هر دیار مثل شال و مخمل و کجواب و بنات و غیره
 می بافانیدند و لکو که از درین کار خانات می پیوندند با این پاس اری دین محمدی
 و آیین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروها و مناهیات غیر مشروع
 خود هم محترمی بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مهادر هر باب
 و هر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقامت رقیم ساخته بودند لکن هر کس را که از یک خدمت منزل
 می کردند بعد تنبیه و تادیب با او را بهین خدمت مامور میفرمودند لکن در سلطنتش خلل
 عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال بر باد رفت و بر پیشانی فرامین و پروا بنات توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرامی نوشتند و آخر آن دستخطش خاص بود

فائز کتاب نشان جید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انجیکه جو اسم بخدا میسریم نو هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
 فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فصل
 اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروایی و جمیع احوال
 ملک گیری و کشور کشائی و دولت مند دان خطه بالا کلمات را بنجامه رست بیان در پید
 کتابت و حیزه تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هر چند بعضی علما این عواید
 و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل و بجهت مسافرت مانع این امر
 خطیر می شد و شک تفرقه بر پیشیه جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب در افزون
 نیز بزبان عجم از تقریر کلمات علیه و محامد پیشه می گفت که مورچه بی زبان را
 چه بار که کوه را بردارد و کس را کج طاق که بار کران بردوشش کشد اما طبع امر
 انقیاد و حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارات آرائی بزرگیم سطرای چند از
 کمال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق حسنه و حکایات
 و پیشش و وقایع کرامت و بخشش و خفایق و دست نوازی دشمن گذازی

و تفصیل اسلام افزای و کفر شکنی عالم پروران موصوفہ پر ختم و دامن کلک و در رسک را
 کذب و دروغ کہ شیوہ باد فروشان پست بہت و عادت ہرزہ کو بیان کوتاہ
 فطرت بہت ثلوث حسرت و رجای و اتق از شجر اوکان و توابعان سلطانان نسبت
 کہ این نسوہ را بہ عین نو انش و الطاف و بغور و پردخت انصاف ملاحظہ و مطالعہ
 فرمودہ بر حسب استعداد حسن توفیق صلہ و انزال بصاعت کہ حاصل زندگی و مقتضی حوائج
 بشری و سرمایہ تبارش بہ بی بصاعتان ہمون تواند شد عنایت فرماید و بہت
 محنت کشیدہ را بچسلاع آفرین و حسین بیاراید یارب این کاہستہ باغستان خیال
 مقال کہ بزنگ و بوی اجناس و آثار ساد و تمذ و الازبہ عالم پرور پیراستہ است
 بہت خوردہ و چیان پریشان مقال بر ہم خورد کی اوراق جمعیت بنیاد و این تزلزل
 ساز و سہر و پیرایہ نقش شوق کہ نمونہ حقیقت حال چند یوسکند نقش و اسطوسیر

جوش و خروش شوقی برانچختہ و رانچمن ارباب وجد و ذوق بہ بصیرتہ سراسر
 خارج آہنگ روزگار خوشی کز یاد بفضلہ روز جمعہ تباریخ بستیم شوال المکرم
 ۱۲۱۱ ہجری یک ہزار و دو صد و ہفتاد بود خاطر از محن و مشاق

تزد و تلامش و کاوش لفظ و معنی مناسب محل
 نجات حاصل کردید **قطع**

نسخہ دلپذیر شد جو نام

خاطر جمع شد بفضیل اگر

سال تاریخ ختم آن خرم ہے کذب گفتہ کرد و

تاریخ